

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده گذشته

عرض شد که روایات أدله خيار مجلس بر سه طایفه است؛ طایفه اول: - که اکثر این روایات است - روایاتی است که در آنها تصریح به مفهوم نشده است، یعنی فرموده‌اند که بایع و مشتری خيار دارند تا زمانی که افتراق پیدا نکرده‌اند، اما مفهوم آن؛ که اگر افتراق پیدا کردند دیگر خيار ندارند، در این روایات ذکر نشده است. طایفه دوم: روایاتی است که تصریح شده به اینکه مفهوم دارد؛ یعنی به خود مفهوم در روایت تصریح شده است؛ «البیعان بالخيار مالم يفترقا فاذا افترقا فلا خيار بعد الرضا منهما»؛ تصریح شده که «إذا افترقا فلا خيار بعد الرضا منهما» یا «فاذا افترقا وجب البیع». طایفه سوم: همان حکایت فعل امام باقر(ع) در خرید زمین بود که در آن غایتی ذکر نشده است، فرمود این که من بلند شدم و چند قدم راه رفتم، برای این است که بیع تمام و لازم شود.

مدلول سه طایفه روایات

اکنون مستفاد از این سه طایفه روایت چیست؟ ما قبلاً در «فهما بالخيار حتي يفترقا اذا افترقا وجب البیع» تک تک اینها را بررسی کردیم، اما حالا می‌خواهیم ببینیم از مجموعش (یعنی وقتی همه اینها کنار هم باشند) چه استفاده می‌شود؟ در طایفه اول می‌گوید «البیعان بالخيار حتي يفترقا»؛ آیا مراد از «بالخيار»؛ ماهیت مطلقه خيار و خيار بنحو کلی است؟ که اگر مراد؛ ماهیت مطلقه خيار باشد، سلب آن که در روایات طایفه دوم دارد «اذا افترقا فلا خيار»، آن هم می‌شود سلب مطلق. اگر ما لفظ خيار را در روایات اول، بنحو مطلق معنا کنیم، باید در جایی هم که «فلا خيار» آمده، بنحو مطلق معنا کنیم.

آنگاه اگر این روایات را اینچنین معنا کنیم، این دلالت بر مدعا پیدا می‌کند، یعنی می‌گوییم «اذا افترقا فلا خيار»، اصلاً دیگر هیچ خیار وجود ندارد و معامله من جمیع الجوانب لازم می‌شود. در نتیجه استدلال برای مدعا تمام می‌شود. در حالی که مستفاد عرفی از این روایات این نیست، مراد از «البیعان بالخيار»؛ مطلق خيار نیست، يك خيار خاصی را بیان می‌کند. «فلا خيار» هم دارد نفی يك خيار خاص می‌کند. این روایات ظهور روشنی دارد در سقوط يك خيار خاص و نفی يك خيار خاص (نفی همان خيار). اگر ظهور روشنی در این معنا داشت، دیگر نمی‌توانیم بگوییم این روایات که می‌گوید «اذا افترقا وجب البیع» یعنی بیع من جمیع الجهات واجب می‌شود، دیگر نمی‌توانیم بگوییم بیع لازم است. بلکه بیع از همان جهت خيار خاص که خيار مجلس بوده، لازم می‌شود. پس اولاً؛ این روایات ظهور در همین معنا دارد که در مقام بیان خيار مطلق و نفی خيار مطلق نیست، وقتی می‌گوییم «البیعان بالخيار»، نمی‌خواهد خيار مطلق را بگوید، بلکه خيار مخصوصی را می‌گوید، «اذا افترقا لا خيار»، این نفی خيار هم نفی خيار مخصوص است، نه خيار مطلق.

ثانیاً: - که عمده این نکته دوم است - اگر ما بخواهیم بگوییم این روایات «اذا افترقا وجب البيع»، بخواهد دلالت کند بر اینکه بعد از اینکه بایع و مشتری از هم جدا شدند بیع واجب است، یعنی من جمیع الجهات دیگر این بیع لازم است، اگر بعداً به يك جهتي مثل خيار عيب یا خيار غبن یا خيار شرط گفتیم خيار دارد، باید بگوییم آن أدله خيار عيب و خيار غبن و خيار شرط، مخصّص و مقید این روایات خيار مجلس واقع می‌شود. برای اینکه اگر گفتیم روایات، فقط در مورد اثبات خيار مجلس و نفي خيار مجلس است، که در این صورت دیگر به درد مدعا نمی‌خورد. چون وقتی می‌گوید خيار مجلس است، بعد از افتراق هم خيار مجلس نیست. پس این که دلالت کند که بیع بنحو كلي لازم است، دیگر دلالت ندارد.

از این جهت لازم است و از جهات دیگر بیان ندارد. اما اگر بخواهیم برای مدعا استفاده کنیم باید بگوییم این روایات بر نفي خيار بنحو مطلق بعد الافتراق دلالت دارند. بعد الافتراق دیگر خيار وجود ندارد و معامله من جمیع الجهات لازم می‌شود. اگر این را بگوییم مدعا (لزوم معامله) را اثبات می‌کند. اما اگر چنین مطلبي را گفتیم، اگر بعد الافتراق يك عيبی در مبيع بود، خيار عيب می‌آید. پس دليل خيار عيب یا خيار غبن یا خيار شرط باید دليل خيار مجلس را تقیید بزند. آیا واقعا اگر دليل خيار مجلس «البيعان بالخيار ما لم يفترقا اذا افترقا وجب البيع» کنار أدله خيار عيب و خيار حيوان و خيار شرط قرار دهیم، آن مقید و مخصّص این روایات است؟ به هیچ وجه چنین چیزی در ذهن خطور نمی‌کند. مؤید این مطلب این نکته است که در «صحیحه فضیل» اینطور دارد که به امام صادق (ع) عرض می‌کند «قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الشَّرْطُ [به معنای خيار است] فِي الْحَيَوَانِ؟ فَقَالَ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ لِلْمُشْتَرِي. قُلْتُ فَمَا الشَّرْطُ فِي غَيْرِ الْحَيَوَانِ؟ قَالَ الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا فَإِذَا افْتَرَقَا فَلَا خِيَارَ بَعْدَ الرِّضَا مِنْهُمَا»؛ از امام (ع) سؤال می‌کند خيار حيوان چیست؟ فرمود برای مشتری سه روز است. خيار در غیر حيوان چیست؟

فرمود «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا فَإِذَا افْتَرَقَا فَلَا خِيَارَ بَعْدَ الرِّضَا مِنْهُمَا». در این روایت یا حتی در «صحیحه محمد بن مسلم» دارد «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ حَتَّى يَفْتَرَقَا وَ صَاحِبُ الْحَيَوَانِ بِالْخِيَارِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ». اصلاً خيار مجلس را در عرض خيار حيوان قرار داده است. آیا در يك كلام واحد که با واو عاطفه آورده است، می‌توانیم بگوییم این دومی مخصّص اولی است؟ اگر شما گفتید که «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءُ وَالْعُدُولُ وَ . . .»، که با واو عاطفه آوردید، آیا می‌توان گفت معطوف، مخصّص معطوف علیه است؟! پس اولاً لسان این روایات طوری نیست که أدله سایر خيارات آنها را تقیید و تخصیص بزند. لسان روایات این است می‌گوید «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا إِذَا افْتَرَقَا وَجِبَ الْبَيْعُ»، اگر «وجِبَ الْبَيْعُ» به يك معنای كلي باشد، لازم می‌آید بگوییم «وجِبَ الْبَيْعُ» الا در جایی که عيب باشد، «وجِبَ الْبَيْعُ» الا در جایی که غبنی باشد، «وجِبَ الْبَيْعُ» إلا در جایی که شرطی باشد.

أدله سایر خيارات باید تقیید و تخصیص بزند، در حالی که لسان این روایات قابل تقیید نیست. ثانیاً: گاهی اوقات خيار مجلس و خيار حيوان در يك روایت با واو عاطفه با هم آمده‌اند، چطور می‌توانیم بگوییم یکی مقید یا مخصّص دیگری است؟ نتیجه این است که این روایات اصلاً نمی‌خواهد بگوید بیع بنحو كلي لازم هست یا لازم نیست، بلکه می‌خواهد بگوید در ابتدای بیع، خيار مجلس است، افتراق که حاصل شد از ناحیه خيار مجلس بیع لازم می‌شود. در نتیجه دیگر نمی‌توان به این روایات بر أصالة اللزوم در باب معاملات استدلال کرد. نظر شریف امام (رض) این است که نمی‌توان به أدله خيار مجلس برای اثبات لزوم مطلق در معاملات استدلال کرد. يك تعبیری هم دارند که خود شما ملاحظه کنید، البته عمده كلام ایشان همین بود که عرض کردیم.

فرمایش محقق خوئی (قده)

محقق خوئی (ره) در مصباح الفقه این اشکال را مطرح کرده که خلاصه اشکال این است که روایات، ظهور در لزوم از ناحیه خيار مجلس دارد، یعنی از این جهت لازم می‌شود. می‌گوید «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا إِذَا افْتَرَقَا وَجِبَ الْبَيْعُ» یعنی از ناحیه خيار مجلس. اگر اینطور باشد، به درد مدعا نمی‌خورد. ایشان در جواب اینطور فرموده‌اند «أَنَّ هَذَا الْاِحْتِمَالُ وَ إِن كَانَ مُمْكِنًا فِي مَقَامِ الثَّبُوتِ، وَ لَكِنَّ خِلَافَ الظَّاهِرِ مِنَ الرِّوَايَاتِ الْمَذْبُورَةِ فِي مَقَامِ الْإِثْبَاتِ، فَإِنَّ إِطْلَاقَهَا يَقْتَضِي اللِّزُومَ - عَلَى وَجْهِ الْإِطْلَاقِ - بَعْدَ التَّفَرُّقِ»؛ گرچه این احتمال در مقام ثبوت ممکن است، یعنی در مقام احتمال، بحسب واقع ممکن است که بگوییم

این وجوب بیع، از ناحیه خیار مجلس است، و لیکن در مقام اثبات، دلالت این روایات چنین نیست، چرا که اطلاقش مقتضی لزوم بعد التفرق به نحو مطلق است. چون دارد «**وجب البیع**»، یعنی بیع تماماً و کلاً بنحو مطلق واجب می‌شود. نقد استاد بر فرمایش محقق خوئی(ره) اشکال کلام ایشان این است که اولاً: اصلاً بحث در مقام اثبات است نه مقام ثبوت. مستشکل هم که اشکال کرده است، از حیث مقام اثبات می‌گوید که ظهور روایت در این است که «**إذا افترقا وجب البیع**» از ناحیه خیار مجلس، این ادعایی است که در مقام اثبات می‌کند.

ثانیاً: در اینجا کلام از مواردی است که محفوف به چیزی است که يصلح للتقید و جایی که يصلح للتقید باشد، مجالی برای اطلاق نیست. در مقدمات حکمت در باب اطلاق می‌گویند اطلاق در جایی است که قرینه یا چیزی که صلاحیت برای قرینیت برای تقیید باشد در میان نباشد. اینجا انصافاً این که اول می‌گوید «**البیعان بالخیار ما لم یفترقا فاذا افترقا**»، اینها همه خیار مجلس است. آیا اینجا صلاحیت برای تقیید را ندارد؟ ثانیاً: آن روایت «صحیح محمد بن مسلم» می‌گوید «**الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ حَتَّى يَفْتَرِقَا وَصَاحِبُ الْخِيَارِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ**»؛ معلوم می‌شود مراد از «**الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ**» يك خیار است، و مراد از «**صَاحِبُ الْخِيَارِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ**» خیار دیگری است. شما هم بگویید در «**الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ**»، «**ال**» در «**بالخيار**» برای جنس است، یعنی مطلق خیار. خیر، آنجا هم خیار مجلس است، آنجا هم بقیه خیارات را شامل نمی‌شود، نتیجه همین می‌شود. این جوابی که محقق خوئی(ره) در اینجا داده‌اند، جواب تامی نیست و نمی‌توان به این روایات خیار مجلس برای لزوم در باب معاملات استدلال کرد.

نتیجه بحث تا کنون

پس تا اینجا چهار دلیل؛ «استصحاب»، «حدیث سلطنت»، «حدیث حلّ» و «اخبار خیار مجلس» را بررسی کردیم. چند دلیل دیگر هم برای أصالة اللزوم ذکر می‌کنند؛ یکی «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**»، یکی «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**» و یک دلیل دیگر هم «**تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ**» است که در سال گذشته مفصل بحث کردیم. جمع بندی این ادله را در جلسه بعد عرض خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.